روایتی عتیق
از : کتاب پیدایش

توراتی که امروزه درزبـان فارسی رواج دارد ترجمه‌ایست کار چند کشیش انگلیسی که کمتر از یکصدسال پیش فراهم آمده است. دراین ترجمه هرچند «زبانهای اصلی عبرانی و کـلدانی و یونانی» را پایه‌های کار خوانده‌اند اماروشن است که اگر ترجمه انگلیسی زمان جیمز اول مأخذ بیواسطه‌شان نبوده است دست‌کم نثر الیزابتی آن رهنما وآرایش دهنده مؤثر واساسی‌شان بـوده است .

غرابتی‌که از ترکیب روال روایتی‌عتیق تورات باروش‌نوشتن نسخه جیمز اول، وهمچنین باروان نبودن فارسی این مترجمـان حاصل شده است خاصیت منفردی به‌این ترجمه فارسی تـورات و دنباله عهد جدیدی آن داده که‌گاهی مایه تقلیدهای پرت یاستایش های سست درهیأت کارهای جدی وموقر نیزشده است. حتی‌یکی دوترجمه از زمره کارهای نویسندگان معاصر نیز به‌فارسی درآمده که مترجمان چون پنداشته‌اند نثر اصل «توراتی» بوده است‌ترجمه راهم به‌این «نثر توراتی» درآورده‌اند . اما تورات اصلی یك‌زبان ویك نثر ندارد زیرا که یك‌نویسنده ویك زمان نوشتن ندارد.

تورات تا دنباله انجیلی آن مجموعه فولکلورهای بیش از دوهزار سال‌مردمی است‌که از خرد وترس وکاوش وعشق ومصیبت

واندیشه و شادی وامید خود درآن نهاده‌اند. ورفته رفته هم‌چنین کرده‌اند، یا چنین شده‌است. بهمین جهت تورات به‌جای آنکه وصف وروایتی فشرده‌باشد از زمان‌های پراکنده و مکانهای گسترده در زمان ومکانی واحد و محدود ، و به‌زبان واحد یك نویسنده ــ همچنان که ایلیاد واودیسه همر ــ بیان روانی است ازسفر آدمی در ذهن خود به‌جستجوی خود ، در مکالمه خود با خدا ، در پیدا کردن خدا درخود، درساختن او به‌شکل خود ــ خود متغیر در تاریخ، خود مصنوع تاریخ وتراکم فرهنگ ، همراه بااندکی‌تاریخ وبیشتری فرهنگ ، که به‌قلم پیشروان یك قوم طی چندین قرن به قوام آمده است.

اینکه آئین یهود هزارسالی درایران‌بود تااسلام‌رسید، اینکه تارسیدن اسلام به‌ایران سربرداشتن‌های مردم پیش زورهای زمانه سبب شد که شمار شهیدان مسیحی ایرانی از پانصد هزار بگذرد، اینکه بارسیدن اسلام یهودیان و مسیحیان ایران رفاه نسبی یافتند چندانکه بسیاری از نگهدارندگان و رسانندگان دانش‌های گوناگون زمان در طرح تمدن نو ازآنان بودند این پرسش راپیش میاورد که دست‌کم در دوران بعد از اسلام پیروان ایرانی این دو آئین چگونه به‌متن‌های مقدس خود میرسیدند ــ تا چاپ ومترجم های انگلیسی رسیدند ؟

این یك سئوال ساده‌بود ویك کنجکاوی دور از هرجورمیل یاآمادگی من برای تحقیق‌های سنگواره‌ی. یك‌کنجکاوی به‌خاطر کنجکاوی بود وکمی هم به‌خاطر شناختن زبان.

آنچه دراین راه گیرم آمد به‌تصادف بود ، وکمابیش در

دسترس هرکس بود، وشناخته شده ازپیش ـ در یزد، درتهران، در واتیکان . اما دوسال‌پیش به‌متنی برخوردم کــه ارزش‌های تــازه داشت .

این متن، که تاریخ تهیه‌اش بدست نیامد، کارخاخامی بوده است درلارکه آن را ازعبری به‌فارسی زمان‌خودش درآورده بود. هرچند برای نوشتن آن الفبای عبری را نگهداشته ـ گویا برای نگهداشت حرمت و قدوسیت کلامی که به‌خدا منسوبش میدارند.

شناختن دوران این زبان کار زبان‌شناس است، اما حدس‌من آن‌را به‌قرن چهارم هجری میکشاند. شاید هم تاریخ ترجمه بعداز آن باشد. شاید درحالیکه زبان درمراکز اصلی رشدش روانی و صیقل‌های تازه میدیده یا دیده بوده درناحیه پرتی ماانندلار شکل‌ـ های کهنه‌تر هنوز رواج داشته است. در هرحال تاریخ آن هرچه باشد، زنگ زبان زنگ سالهای سیصدبه‌گوش میآید ـ با طنین‌گرم خوشایندش .

از این ترجمه اکنون کتاب پیدایش به خط امــروز فارسی برگردانده می‌شود که در پائین میآید.

این گرداندن به خط فارسی برای سرگرمی و تفننی بوده است ودادن آن به‌نشر به‌قصدسرگرمی وآگاهی خواننده کنجکاو. امید است این آگاهی و آن کنجکاوی مقدمه‌ای باشد به‌کار در آوردن متن پاك و درستی از این کتاب به‌دست جا افتادگان فرزانه نه آنکه دری باشد بازه، بردعوی وتقلب وتقلید گشاده.

اشاره به چند نکته نیز لازم مینماید:

خط عبری حروف صدادار ندارد اما در این متن در بعض

کلمه‌ها «و» را گاهی در داخل کلمه برای نشان دادن حرف ضمه بکار برده است ـ مانند «جودا» که جداست و «خودا» که خداست و «سوپاه» که سپاه است هرچند آن را همیشه با کسر «س» به ما یاد داده بوده‌اند. در نمونه‌ای که از این متن به خط امروز فارسی درمیاید این «و»ها هرجا بوده‌اند نگهداشته شده‌اند، و بهمین جهت گاهی کند را «کوند» خواهید دید و برکنا (برکننده = میوه آورنده) را «برکونا» و گربز (حیله‌گر وشجاع) را «گوربز».

در این ترجمه گاهی لغتی هست که آشناست اما نه به شکلی که آمده است، مانند «تهوم» که همان تهی است وخلاء، و گاهی لغتی که آشنا نیست و آشنا کردن آن یا آشنا شدن به آن کار زبان شناسی است، واین تفنن از چنان ادعا خالی است. گاهی همچنانکه لهجه یهودیان فارس هنوز هم چنین است، «ع» را گویا «ح» میگفته که همچنان نیز نوشته است مانند مزرع که «مزرح» آمده است. و گاهی به‌نام مکانی یا کوهی یا رودی میرسیم مانند «دگله» که دجله است و در متن متداول امروزی تورات آن را «حدقل» آورده‌اند.

هرچند به‌کار بردن نشانهای نقطه گذاری کار خواندن این برگردان را می‌توانست آسان سازد اما نه‌تنها ازآن دور می‌شد بلکه اگر «به» جدا یا چسبیده بود همچنان جدا یا چسبیده نگهداری شد، اگر «اند» «هند» آمده بود، بهمان‌جور ماند ، و کوشش شد این برگردان چنان باشد که حاخام هزار سال پیش می‌توانست بنویسد ـ که روانش به درود شما شاد.

ا. گ.

به اولین آفرید خدای مرآن آسمان و مرآن زمین ❋

و آن زمین بود ویران و تهی و تاریکی ابر روی تهوم و باد ازپیش خدای پرزنا ابر روی آبها ❋

وامرداد خدای باش روشنائی و بود روشنائی ❋

و بدید خدای مرآن روشنائی که نیکوی هست و جـدا داشت خدای میان روشنائی و میان تاریکی ❋

و بخواند خدای به روشنائی روز وبه تاریکی خواند شب و بود ایبار و بود بامداد روز یکم ❋

و امرداد خدای باش طبقه در میان آبها و باش جدا دارا میان آب باب ❋

وبیافرید خدای مر آن طبقه و جدا داشت میان آبها آنچه از زیر به طبقه و میان آبها آنچه از بالا به طبقه و بود همیدون ❋

و بخواند خدای به طبقه آسمان و بود ایبر و بود بامـداد روز دوم ❋

و امرداد خدای جمع شد آیند آبها از زیر آسمان به جایگاهیکه ودیدار آید خشکی و بود همیدون ❋

و بخواند خدای به خشکی زمین و بخواند جمع جای آبها خواند درياه و بدید و بدید خدای که نیکوی هست ❋

و امرداد خدای سبز باش آنزمین سبزی گیا تخم اورا تخم درخت

برکونا بجنس اوی آنچه تخم اوی باوی ابر آن زمین وبود همیدون ❊

و بیرون آورد آن زمین سبزی گیا تخم او را تخم به جنس اوی وبدید خدای که نیکوی هست ❊

و بود ایبار و بود بامداد روز سوم ❊

و امرداد خدای باش روشنائی‌ها به طبقه آسمان بجـودا داشتن میان روز و میان شب وباشند نبشن‌ها و بوعدها و بشمردن بـه ایشان روزگاران و سال‌ها ❊

باشند به روشنائی‌ها به طبقه آسمان به روشنائی دادن ابر آن زمین و بود همیدون ❊

و بیافرید خدای مر دو روشنائی‌ها بزرگان مرروشنائی بزرگتر به پادشاهی راندن به روز ومر روشنائی کوچکتر به پادشاهی رانـدن به شب و مرستارگان ❊

و بدید ایشان را خدای به طبقه آسمان به روشنائی دادن ابر آن زمین ❊

و به پادشاهی راندن به‌روز و به‌شب وبه جدا داشتن میان روشنائی و میان تاریکی و بدید خدای که نیکوی هست ❊

و بود ایبار و بود بامداد روز چهارم ❊

وامر داد خدای بموزند آبها موزنده جانور زنده و مرغ بپرد ابر آن زمین ابر روی طبقه آسمان ❊

و بیافرید خدای مر ماهیان بزرگان و مر همه جـانوران زنـده موزیدگار آنچه موزیدند آبها به جنس‌ها ایشان و مرهمه مرغ پرنده به

جنس اوی و بدید خدای که نیکوی هست ❋

و آفرین کرد ایشان را خدای بگفتن برمند باشید وبسیار باشید و پر باشید مرآن آبها بەدریاها و آن مرغ بسیار باشید در زمین ❋

و بود ایبار و بود بامداد روز پنجم ❋

وامرداد خدای بیرون آورد آن زمین جانور زنده به جنس آن چارپای و موزنده وددزمین بەجنس آن و بود همیدون ❋

و بیافرید خدای مر ددان زمین بەجنس آن ومر چارپایان بەجنس آن و مرهمه موزنده آن زمین بەجنس اوی و بدید خدای که نیکوی هست ❋

و گفت خدای آفرینم آدم به چهره ایما چــون خومامای ایما و مسلطی راند به ماهیان دریاه و به مرغان آسمان و به چهارپای و به همه آن زمین و به همه موزنده موزیدگار ابر آن زمین ❋

وبیافرید خدای مرآدم به چهره اوی به چهره شریف آفرید اویرا نر وماده آفرید ایشان را ❋

و آفرین کرد ایشان را خدای و گفت بەایشان خدای برمند باشید وبسیار باشید و پر باشید مرآن زمین و پادید آوند باشید ابر آن و مسلطی رانید به ماهیان دریا و به مرغ آسمان وبه همه دد موزیدگار ابر آن زمین ❋

و گفت خدای اینك دادم بەشما مر همه گیاتخم اورا تخم آنچه ابر روی همه آن زمین و مر همه درخت آنچه باوی بر درخت تخم او را تخم به شما باشید به خوردن ❋

وبه همه ددان زمین و به همه مرغ آسمان و به همه موزیدگار ابر آن زمین آنچه باوی جان‌آور زنده مر همه سبزی گیا به خوردن و بود همیدون ❋

وبدید خدای مر همه آنچه آفرید و اینك نیکوی به‌غایت و بود ایبار و بود بامداد روز ششم ❋

● وبنیاد نهاده آمدند آسمان و زمین وهمه سوپاه ایشان ❋

وتمام کرد خدای به‌روز هفتم صنعت اوی آنچه آفرید وآسایش فرمود به روز هفتمین از همه صنعت اوی آنچه آفرید ❋

وآفرین کرد خدای مر روز هفتمین وخاص کرد اوی را که به اوی آسایش فرمود از همه صنعت اوی آنچه آفرید خدای به کردن ❋

اینان هند تولدها آسمان وزمین به‌آفریده آمدن ایشان بـه روز آنچه آفرید خدای خالق زمین و آسمان ❋

و همه درختان دشت پیشتر باشد در زمین و همـه گیا آن دشت پیشتر به‌روید که نه بارانید خدای خالق باران ابر آن زمین و مردوم نیست به ورز کردن مرآن زمین ❋

و ابری بود ورای از آن زمین و آب دادی مر هـمه روی آن زمین ❋

و بیافرید خدای خالق مر آدم خاك از آن زمین و بدمید به‌بینی اوی نفست زندگانی و بود آدم به جان آور زنده ❋

و بنشاند خدای خالق بوستانی در عدن از مزرع و مسکن گیرایند آنجا مر آدم آنچه آفرید ❋

و برویانید خدای خالق از آن زمین همه درخت آرزویمند بدیدار ونیکوی به خوردن ودرخت زندگانی در میان بوستان و درخت شناسائی نیك وبد ❋

و رودی بیرون آیا از عدن باب دادن مر آن بوستان واز آنجای جدا شده آمدی و بودی به چهار سرها رودها ❋

نام‌یکی پشون اوی گرداندرگردا مر همه‌زمین حویله آنچه انجای زر ❋

و زر زمین آن نیکوی انگای مروارید وسنگ بلور ❋

ونام رود دومین جیحون اوی گرداندرگردا مرهمه زمین حبش ❋

ونام رود سومین دگله اوی روا به مزرح موصل و رود چهارمین اوی هست فرات ❋

و برویانید خدای خالق مر آدم ومسکن گیرانید اوی‌را دربوستان عدن به‌ورز کردن آن را و به‌نگه‌داشتن آن‌را ❋

وبفرمود خدای خالق ابر آدم بگفتن ازهمه درخت بوستان‌خوردن بخوری ❋

واز درخت شناسا نیك وبد نه‌خوری از اوی که بروز خوردن تو از اوی مردن بمیری ❋

و گفت خدای خالق نه‌نیکوی هست بودن‌آدم به‌تنهائی او بیافرینم به‌اوی یاری چون مقابل اوی ❋

وبیافرید خدای خالق از آن زمین همه ددان دشت و مر همه مرغ

آسمان و بیاورد نزد آدم بدیدن چه همی خواند به اوی و همه آنچه بود خوانا به اوی آدم جان‌آور زنده اوی هست نام اوی ❋

بخواند آدم نامها به همه چهارپای و به‌مرغ آسمان و به همه ددان دشت و به‌آدم نیافت یاری چون مقابل اوی ❋

و بیافگند خدای خالق گران خوابی ابر آدم واندر خواب شد و بستد یکی از پهلوی‌ها اوی وپر کرد گوشت جای آن ❋

و آبدان کرد خدای خالق مرآن پهلوی آنچه ستد از آدم به‌زنی وبیاورد آن را نزد آدم ❋

و گفت آدم این امبار استخوان ازاستخوان من وگوشت ازگوشت من به‌این سبب خوانده‌اید زن که از مرد ستده است این ❋

ابر این سبب رها کوند مرد خانه بسترگاه پدر اوی و مادر اوی و اندر نوخست به زن اوی و باشند به گوشت یکی ❋

و بودند هردو ان ایشان برهنگان آدم و زن اوی و نه شرم همی داشتند ❋

● و آن مار بود گوربز تر از همه ددان دشت آنچه آفرید خـدای خالق و گفت بآن زن انیز که گفت خدای نه‌خورید از هـمه درخت بوستان ❋

و گفت آن زن به آن مار از بر درختان بوستان بخوریم ❋

واز بردرخت آنچه در میان بوستان گفت خدای نه‌خورید ار اوی و نه نزدیك شوید به‌اوی تا نه‌بمیرید ❋

وگفت آن مار به آن زن نه مردن بمیری ❋

که اشکارا هست در پیش خدای که به روز خوردن شما از اوی
و گشود آیند چشمان شما وباشید چون بزرگان شناسا آن نیك وبد ❋

وبدید آن زن که نیکوی هست آن درخت بخوردن وکه‌مداواتست
اوی به چشمان وآرزویمندست آن درخت به پیش‌بینی وبستد از بر اوی
و بخورد و بداد انیز به شوهر آن ایاز آن وبخورد ❋

وگشوده آمدند چشمان هردوان ایشان و بشناختند که برهنگان
هند ایشان وبدوختند به‌ایشان برگها انگیر وبکردند به‌ایشان ایزارها ❋

و به آشیندند مر آواز امر خدای روش‌کنا در بوستان به‌اسایش
آن روز و پنهان شده آمد آدم وزن اوی از پیش خدای خالق در میان
درختان بوستان ❋

و بخواند خدای خالق به‌آدم وگفت به‌اوی کجائی تو ❋

و گفت مر آواز امر تو آشنیدم در بوستان وبه‌ترسیدم که برهنه‌م
من وپنهان شده آمدم ❋

و گفت که آگاه کرد به‌تو کی برهنه‌ی تو ها از آن درخت آنچه
فرمودم ترا به جده انچه نه بخوردن از اوی تو خوردی ❋

و گفت آدم آن زن انچه تو دادی ایاز من آن داد به من از آن
درخت وبخوردم ❋

وگفت خدای خالق به‌زن چه‌این کردی وگفت آن زن مار فریباند
مرا وبخوردم ❋

وگفت خدای خالق به آن مار که کردی این نفرین‌تری تو از همه
چهارپای واز همه ددان دشت ابر اشکم خویش روی و خاك خوری همه
روزگاران زندگانی تو ❋

و دشمنی بنهم میان تو و میان آن زن و میان نسل و میان نسل آن اوی بکوبد تو را سر و توبگزی اوی را پاشنه ❋

به آن زن گفت بسیار کردن بسیار کنم رنج تو و آبستنی تو بـه رنج بزایانی بچیگان و نزد شوهر خویش محتاج باشی تو واوی پادشاه باشد به تو ❋

وبه آدم گفت که قبول کردی بقول زن‌تو وبخوردی از آن‌درخت آنچه فرمودیم تو را به‌گفتن نه خوری از اوی نفرینست آن زمین به سبب تو به رنج بخوری آن را همه روزگاران زندگانی تو ❋

و خار و پرزین بروید به‌تو و بخوری مر گیا آن دشت ❋

به عرق پیشانی خویش بخوری نان تا بازگشتن تو به آن زمین که از آن آفریده‌امدی که خاکی تو و به خاك بازگردی ❋

وبخواند آدم نام زن اوی حوه که آن بود مادر همه مخلوقی ❋

وبیافرید خدای خالق به‌آدم و به زن اوی درعه‌های عزیز ابر پشت تن ایشان واندر پوشانید ایشان را ❋

و گفت خدای خالق اینك آدم بود چون یگانه به‌گاویدان ازادی بشناختن نیك وبد واکنون تا نه بکشد دست اوی و بستاند انیز از درخت زندگانی وبخورد و بزهد به‌جاویدان ❋

وبفرستاد اوی را خدای خالق از بوستان عدن به‌ورز کردن مر آن زمین آنچه آفریده آمد از انجای ❋

وبدوارانید مر آدم ومسکن‌گیرانید از مزرح به‌بوستان عدن مرآن صورتها و مر زبانه شمشیر مغلوبـه شوا به‌نگـه‌داشتن مر راه درخت زندگانی ❋